

## بررسی تطبیقی اسطوره‌های ملی در شعر حافظ و شفیعی کدکنی

دکتر محمد فاضلی<sup>۱</sup>

استاد زبان و ادبیات عرب، دانشگاه آزاد اسلامی - واحد مشهد

مریم علیمرادی

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بندرعباس

(تاریخ دریافت: 1396/2/12 تاریخ پذیرش: 1396/7/15)

### چکیده

اسطوره‌ها از دیرباز ریشه در فرهنگ و تمدن ما و پیوند بسیار نزدیکی با شعر دارند. جاودانگی اسطوره‌ها در کاربرد آن‌ها از ادبیات کهن تا امروز آشکار است. شاعران در هر دوره‌ای، پرورش دهنده‌ی باورهای قومی ملت خویشند. چنان‌که در اشعار حافظ و شفیعی کدکنی، بازتاب آن‌ها بسیار چشمگیر است. این دو شاعر بزرگ و نامی، شعرشان آینه‌ی انعکاس باورهای تاریخی و اساطیری است و در کلامشان انسان‌هایی جلوه‌گرند که به طور کامل جنبه‌ای اسطوره‌ای دارند یا به همان سبک گذشته یا با تغییراتی در شخصیت اسطوره‌ای آنان. مقاله حاضر، به مواردی چند از اسطوره‌های ملی در اشعار حافظ و شفیعی می‌پردازد و دید این دو شاعر را نسبت به اسطوره‌ها بررسی می‌کند تا نموداری باشد بر این واقعیت که شاعران در هر دوره‌ای برای اسطوره‌های ملی زمان و مکان نمی‌شناسند و از این پشتوانه‌های غنی قومی بهره می‌برند و بنا به شرایط خاص اجتماعی هر زمانی، نحوه‌ی دید و شیوه‌ی کاربردشان از اسطوره‌های ملی متفاوت می‌سازند.

واژگان کلیدی: اسطوره، شعر، حافظ، شفیعی کدکنی.

## مقدمه

اسطوره کلمه‌ای معرب است که از واژه یونانی هیستوریا به معنی «جستجو، آگاهی، داستان» گرفته شده است برای بیان مفهوم اسطوره در زبان‌های اروپایی از بازمانده‌ی واژه یونانی میتوس به معنی «شرح، خبر و قصه» استفاده شده است. (آموزگار، 1388:3)

اسطوره گاهی ظاهر حوادث تاریخی را روایت می‌کند، اما آنچه در این روایت‌ها مهم است صحت تاریخی آن‌ها نیست بلکه مفهومی است که شرح این داستان برای معتقدان آن‌ها در بردارد. (همان، 4) اسطوره‌ها از تصویرهای بدیع زبان فارسی‌اند که از گذشته‌های دور حکایت میکنند و از بدو پیدایش انسان با او حضور دارند. اسطوره‌ها دارای حقایقی‌اند، که با تصویر خیال شاعر در هم می‌آمیزند و اصول اخلاقی، توانایی‌ها، عواطف و... به نمایش می‌گذارند. «یکی از تعریف‌های معقول از اسطوره، جهان‌بینی انسان‌های اولیه است؛ دریافت و تعقل آنان از محیط پیرامون خود و تفسیر و توجیه پدیده‌های طبیعی و کیهانی بر مبنای تفکر و اندیشه‌ی ساده‌ی خویش.» (فاضلی، 1391: 21)

«اسطوره‌های قدیم شعر فارسی به صورت تلمیح در شعر بیان می‌شود. در کتاب‌های قدیم بلاغت هم از اسطوره صحبتی نشده است و اشاره به داستان‌های قدیمی را در خلال تعریف تلمیح آورده‌اند.» (ر.ک. شفیعی کدکنی، 1392: 243) و (فتوحی، 1389: 278) اسطوره‌های شاعرانه، گاهی همان اسطوره‌های کهن شعر است، گاهی پیامبران و بزرگان دینی و مذهبی، گاهی معشوقه‌های فارسی و عربی‌اند و گاهی اسطوره پردازی‌هایی که ساخته‌ی خود شاعر است.

در شاعران قدیم و جدید، شخصیت‌ها، حوادث و مسائل اسطوره‌ای، ملموس و زنده و قابل درکند. و بازگو کننده‌ی خاطرات ازلی، باورها، اعتقادات قومی و ملی و موجب غنای شعر فارسی‌اند. چنان که شاعران ما در آفرینش چنین اسطوره‌هایی که تعلق به زمان خاص ندارند، هنرمندانه درخسیده‌اند و اسطوره‌های ادبی بزرگی را رقم زده‌اند. اسطوره‌هایی که

حاوی مفاهیمی همچون: عشق، آزادی، مبارزه، یأس، عدالت، استقامت، و دیگر مفاهیم قومی و وطنی و آیینی است.

اسطوره‌های شعری گاهی یک سوی صورخیال شاعران را تشکیل می‌دهند و شاعران از آن برداشت‌های متفاوتی کرده‌اند که آن مرهون نوع نگاه و نگرش شاعران از گونه‌های مختلف اساطیر است.

اهمیت اسطوره‌ها در این مبحث، از جنبه تصویر و تصویر آفرینی آن‌ها در شعر حافظ و شفیعی کدکنی است. که برخی غنایی، برخی حماسی، برخی عرفانی، برخی ایرانی و برخی غیر ایرانی اند. که به خوبی هر کدام در ترکیب صور خیال شاعران نمود قابل ملاحظه‌ای یافته است. «برداشت و طرز تلقی شاعران از اسطوره‌ها، علاوه بر این که از نظر تاریخی، به جو سیاسی و اجتماعی و محیط زندگی ایشان بستگی دارد، به میزان هنرمندی و قدرت تخیل ایشان نیز وابسته است.» (شفیعی کدکنی، 1392: 242) بهره‌گیری از عناصر اساطیری در شعر شاعران، سنتی دیرین است. این عناصر در شعر دوره‌های مختلف، نقش‌های متفاوتی دارد و در هر دوره‌ای شاعر به منظوری خاص به کار می‌برد.

این پژوهش، به چگونگی کاربرد و تحلیل اسطوره‌های ملی و ایرانی در شعر حافظ و شفیعی کدکنی می‌پردازد و بیان می‌دارد که هر چند اسطوره‌ها و نام آن‌ها در اشعارشان یکی است؛ اما گاهی برداشت‌هایی که از آن‌ها دارند، متفاوت است. دانش عمیق این دو شاعر نسبت به اسطوره‌های ایرانی که میراث ادبی گذشتگان است؛ اشعارشان را تجلی‌گاه ماندگارترین و هنری‌ترین مجموعه‌ی اسطوره‌های ملی و ایرانی کرده است. به قول بهار «به جای اسطوره و زیبایی‌های روایی اسطوره باید به حماسه سرایی مان و به زیبایی‌ها و تنوعی که در حماسه سرایی داریم، توجه کنیم بویژه که ایرانی‌ها از سطح کهن آن را زیباتر کرده‌اند؛ نه تنها به آن غنای هنری بخشیده‌اند؛ بلکه با وام‌گیری فرهنگی از اطراف و اکناف خود به غنا و عظمت آن افزوده‌اند.» (بهار، 1377: 564) این دو شاعر، به بهترین و والاترین

کلام، باعث حفظ و بقای اسطوره‌ها شده‌اند. به نظر یونگ «هنرمند بزرگ کسی است که بینش ازلی داشته باشد؛ یعنی حساسیتی خاص نسبت به الگوهای صور-مثالی و استعدادی برای بیان خود از طریق تصویرهای ازلی.» (گورین و دیگران، 1383: 194)

شعر این دو شاعر، سرشار از باورها و اسطوره‌هایی است که مبین نمادهای فرهنگی ملت ایران از گذشته‌های دور تا کنون است شفیعی، با استفاده از اسطوره‌های قدیمی اسطوره-های جدید خلق می‌کند و حافظ، اسطوره‌ها را در همان کسوت قدیمی‌اش به خواننده عرضه می‌دارد. از میان انبوهی اسطوره‌های ملی دیوان حافظ و شفیعی کدکنی، جهت نمونه به تعداد معدودی از آن‌ها اشاره می‌کنیم تا راهی برای نشان دادن، کاربرد اسطوره‌های ملی در شعر شاعران ایرانی و برداشتشان از به کارگیری آن در هر دوره‌ای باشد.

### اسطوره‌های ملی حافظ

عصر حافظ، عصر عرفان و معرفت و شعر عرفانی است؛ اما در کلامش باستان‌گرایی و چهره‌های اساطیری کاملاً مشهود است. دلیل این بسامد دلبستگی حافظ به فرهنگ ایرانی است حافظ همه شخصیت‌های اساطیری و ملی و تاریخی را در اشعارش می‌آورد و از پادشاهان و بزرگان ایرانی یاد می‌کند، از آن‌جا که « نام هر شخص از اشخاص باستانی، تاریخی و فرهنگی به پشتوانه خود دارد که هم به شعر ژرفا و عمق می‌بخشد و هم ذهن خواننده را به دوران‌های گذشته می‌کشاند و دیرینگی را در دل و روح او زنده می‌کند و بدین صورت آن بیت یا شعر را با روح نیاکان خود پیوند زده می‌بیند و از آن لذت می‌برد؛ بویژه این‌که گاهی بُعد عرفانی یا اخلاقی آن بر بُعد تاریخی آن می‌چربد.» (اشرف زاده، 1381: 8) وجود عناصر اسطوره‌ای به شعر حافظ، عمق و انرژی خاصی بخشیده است. شخصیت‌ها و مکان‌های اسطوره‌ای برای شاعر زنده و ملموس و سرشار از اعتقادات و باورهای

قومی و ملی است. گاه یک تصویر اسطوره‌ای در شعر حافظ، چنان احساس عمیقی به شعر می‌بخشد که حتی چندین دفتر، قادر به ایجاد آن احساس نیست.

حافظ از عناصر اسطوره‌ای، برای عمق بخشیدن به تجربه‌های عرفانی خویش بهره می‌برد و با عاطفه‌ی دقیق و خیال‌انگیز خود درهم می‌آمیزد و گاه این عناصر اسطوره‌ای را به نماد بدل می‌سازد که از عالم مادی پا فراتر می‌گذارد و به جهان بیکران جان اشاره می‌کند. اسطوره‌های شعر حافظ در حوزه‌ی دلالت‌گری به مفاهیم عمیق و بلند عرفانی بر می‌گردد.

#### بازتاب اسطوره‌های ملی در شعر حافظ

حافظ با آگاهی کامل از منابع عظیم اسطوره‌ای، تاریخی، ادبی و غیره. با هنرمندی بی‌مثال خود، اسطوره‌های ایرانی را به صورت فشرده و در نهایت ایجاز در شعرهای خود آورده است. تکرار زیاد نام‌های اسطوره‌ای در دیوان این شاعر بزرگ، گویای احاطه‌ی وی به فرهنگ ایرانی و توجهی است که به قهرمانان ملی دارد. وی در ذکر نام اسطوره‌های ملی، نیازی به تغییر در ماهیت و اصل آن‌ها نمی‌بیند. او راز بقای اسطوره‌ها را در عدم تغییر آن و انطباقش با مضمون خاص عصر خود می‌داند. و همان حوادث تاریخی را بی‌کم و کاست بیان می‌دارد؛ برای نمونه:

#### جمشید

یکی از اسطوره‌های که در شعر حافظ، زیاد به چشم می‌خورد جمشید و جام جم اوست. «جمشید از قهرمانان ایرانی و در افسانه‌های ایرانی نقش او و شخصیت ممتاز و فره کیانی‌اش که او را چونان خورشید تابناک جلوه‌گر ساخته است، همواره به نیکی یاد شده است. جمشید از خود اقدامات و ابداعاتی بر جای گذاشته است که فردوسی آن را به نظم

در آورده است.» (آموزگار، 1388: 53) از جمله ذوب آهن، آموزش بافندگی، استخراج طلا و نقره و سنگ‌های گران‌بها، آشنا کردن مشام مردم با بوهای خوش، و درمان بیماری‌ها از طریق گیاهان دارویی، جشن نوروز و...

درباره‌ی جام جم وی نیز باید گفت: «جام جم، پیاله‌ی جمشید که ساخته‌ی حکما بود و راز هفت فلک در او مشاهده کردی به همین دلیل جام جهان نما نیز گویند. این گوهر فرهنگی به دست توانای حافظ پس از فراز و نشیب‌های تاریخی‌اش، تابناکی و جلوه‌ای خاص یافته است.» (مرتضوی، 1365: 169 و 187) در ادب فارسی افسانه‌ی جمشید با حضرت سلیمان در هم می‌آمیزد و در بسیاری از جاها، جمشید، سلیمان نیز می‌باشد. و در افسانه‌های مربوط به سلیمان وارد شده است «سلیمان صلوات الله علیه، انگشتی بود که همه مملکت سلیمان مر آن انگشتی را به فرمان بودند که نام بزرگ [=اسم اعظم] خدای عزوجل بر آن نوشته بود.» (طبری، ج 5، 1339: 1242)

حافظ دل را جام جم دانسته که با اتصالش به عالم غیب از هیچ‌چیز واهمه ندارد حتی از گم شدن خاتم پادشاهی. در بیت زیر جام جم تصویری برای دل آورده و حتی مشبه و مشبه‌به را یکی دانسته، خود دل جام جم است:

دلی که غیب نمای است و جام جم دارد / زخاتمی که دمی گم شود چه غم دارد (غزل 119)  
در دیگر بیت از اسطوره‌ی ملی جمشید، با قصر زیبایی که در بیت می‌آورد تنها چیزی که جمشید با خودش از این دنیا برده‌مین جام جم (دل آگاه و جان بیدار) بود؛ یعنی فقط به دل توجه کن: جمشید جز حکایت جام از جهان نبرد / زنهار دل مبد در اسباب  
دنیوی (غزل 486)

همان مضمون بالا را با استفاده از اسطوره‌ی جمشید در قالب یک جمله‌ی کنایی چنین ابراز می‌دارد:

چه خوش گفت جمشید با تاج و گنج      که یک جو نیرزد سرای سپنج

### سیاوش

شخصیت سیاوش در شاه‌نامه با ماجراهای از عشق و بی‌گناهی درآمیخته است. حافظ فشرده‌ی داستان سیاوش را در یک بیت می‌آورد و با اشاره به این اسطوره، خود را در بی‌گناهی به سیاوش مانند می‌کند و بی‌گناهی خویش را از این طریق اثبات می‌کند:

شاه ترکان سخن مدعیان می‌شنود / شرمی از مظلومی خون سیاوشش باد (غزل 105)

خرمشاهی در ذیل بیت بالا یادآور می‌شود: «اشاره‌ی اصلی حافظ از شاه ترکان، علاوه بر افراسیاب، شاه شجاع است و و سیاوش، علاوه بر سیاوش شاهنامه، خود شاعر است پس از آن‌که مدعیان شاه شجاع را برانگیختند که خون بی‌گناهی چون حافظ را بریزد.» (خرمشاهی، 1368: 478/1)

### فریدون

از امتیازات فریدون این است که شخصیتی نیمه‌خدایی دارد، بر ضحاک غالب است. از نژاد جمشید است، با دیوهای مازندران نبرد می‌کند. دختران جمشید که در کاخ ضحاک گرفتارند نجات می‌دهد. حافظ با دانش تمام و کمال از چگونگی و برتری و امتیازات وی، این خیال و تصور را در ذهن جای می‌دهد که حتی اگر قدرت زیاد و توانایی و دانش بسیار هم داشته باشی باز ارزش گوهر ذات بالاتر و برتر است و آن است که تو را به بزرگی و صدارت می‌نشانند:

تاج شاهی طلبی، گوهر ذاتی بنمای / و ر خود از گوهر جمشید و فریدون باشی (غزل 458)

### کاووس

حافظ، اسطوره‌ی کاووس را با اسطوره‌ی پادشاهان کیانی همراه می‌کند تا تأسف خود را از گذشت روزگاران و بی‌وفایی به تصویر بکشد و ناپایداری خود و امثال خود را در اثر گذشت روزگاران فریادزند.

که آگه است که کاووس وکی کجا رفتند / که واقف است که چون رفت تخت جم بر باد (غزل 101)

در بیت بالا، با گوشزد کردن این تصویر، که کاووس و کی با همه‌ی عظمتشان بر باد رفتند تو هم پایدار نخواهی بود مثل آنان. این اسطوره تشبیه مضموری است که حتی مشبه آن هم محذوف است. تخت بر باد رفتن کنایه از نابودیست. حافظ، اسطوره و تشبیه و کنایه را با هم آورده است.

کاووس بر هفت کشور و بر دیوان و آدمیان فرمانروایی مطلق می‌یابد. بنا بر متن‌های پهلوی، کی کاووس نیز هم‌چون فریدون و جم بی‌مرگ آفریده شده بودند و دیوان او را فریب دادند. (آموزگار، 1388: 67)

کی: لقب کلی پادشاهان کیانی است و به شخص مخصوصی اشاره ندارد؛ بلکه به همه یا هر یک از شاهان کیانی اطلاق می‌شود. (صفا، 1363: 484)

حافظ، در بیتی دیگر، بی‌وفایی دنیا را با آوردن حکایت جمشید و کاووس مطرح می‌کند:

کی بود در زمانه وفا جام می بیار / تا من حکایت جم و کاووس کی کنم (غزل 351)

تکیه بر اختر شب دزد مکن کاین عیار / تاج کاووس ربود و کمر کیخسرو (غزل 407)

### تخت سلیمان

حافظ بر باد رفتن تخت سلیمان (جم)، بارها در اشعارش به کار برده است: در بیت زیر، به کنایه و با استفاده از اسطوره‌ی تخت سلیمان، دنیا را به جایی تشبیه کرده است که تخت و مسند جم (سلیمان) را نابود می‌کند پس غم دنیا خوردن جایز نیست. هم‌چنین ظریف و



دقیق حسن تعلیلی ادعایی ذکر کرده است که علت غم نخوردن، توجه به همین داستان‌ها و حکایت‌هاست:

جایی که تخت و مسند جم می رود به باد / گر غم خوریم خوش نبود به که می خوریم (غزل 372)

### زردشت

حافظ از اسطوره‌ی زردشت و آیین خاص این دین در شعرش با رویش گل‌های بهاری و سرخی رنگ گل‌ها که یادآور رنگ شراب در آیین زردشتی است، این چنین یاد می‌کند:

به باغ تازه کن آیین دین زردشتی / کنون که لاله بر افروخت آتش نمرود (غزل 219)

سرخی گل لاله نمایانگر آتش نمرود است که آن آتش بر حضرت ابراهیم (ع) گلستان شد؛ شاعر را به اسطوره‌ی دین زردشتی می‌کشاند که در آن شراب حرمت داشت، هم‌چون آتش. حافظ در این بیت هم زردشت و هم آتش و و هم به کنایه آیین دین زردشتی که باده نوشی است آورده است زردشت به روایت نوشته‌های پهلوی، انسان کامل آیین مزدیسناپی است که در میانه تاریخ این جهان ظهور می‌کند و کارهای او بیدادی که به کیومرث رفته است، جبران می‌کند در سایه‌ی اوست که که سوشیانس، آخرین موعود زردشتی خواهد توانست وظیفه‌ی خود را به انجام رساند. (آموزگار، 1388: 83)

اسطوره زردشت را در این بیت با صنعت تشخیص آتش افروزی لاله که همان شکوفایی گل لاله است، می‌آورد.

### مانی

حافظ اسطوره‌ی مانی را برای نشان دادن فخر و بالندگی خود به کار برده است:

وگر باور نموداری رواز صورتگر چین پرس / که مانی نسخه می‌خواهد زنوک کلک مشکینم. (غزل 356)

در ادبیات فارسی مانی نقاش است و نقاشی را در چین آموخته است (شمیسا، 1375: 1515) با این وصف، نسخه‌ی نقاشی مانی، تصویرهای زیبای شعرهای حافظ است.

### بهرام

بهرام (وهرام پهلوی یا بهرام پنجم) از سلسله‌ی ساسانیان جانشین یزدگرد اول است. (دهخدا، ذیل بهرام) بهرام همیشه در حال شکار و شکار گورخر بود و در صید با کمند و تیر مهارتی بی نظیر داشت.

کمند صید بهرامی بیفکن جام می بردار / که من پیموده‌ام این صحرا نه بهرام است پیدا و نه گورش (غزل 278)

همه چیز بی ارزش و و ناپایدار است جز جام جم که نموداری از دل انسان کامل است. حافظ این اسطوره را برای نشان دادن ناپایداری اسباب دنیایی می‌گیرد و راه نجات در برابر آن را، توجه به جام جم (دل) و پرداختن به صلح و صفا و شادکامی می‌داند و برای همین است که کمند صید بهرامی را در تقابل با جام جم می‌آورد و با آوردن فعل امر، واجب شمردن این امر را تثبیت می‌کند.

### جمشید

قدح به شرط ادب گیر زان که ترکیبش / ز کاسه‌ی سر جمشید و بهمن است و قباد (غزل 101) جمشید، بهمن، قباد، سه شخصیت اسطوره‌ی تاریخی ایران، که هر کدام با توجه به تاریخ نامی و مشهورند.

حافظ با تکیه و تاکید بر شخصیت‌های اسطوره‌ای چون جمشید و بهمن و قباد، عدم دل‌بستگی انسان به دنیای فانی و عبرت از سرگذشت این‌ها را حتی در هنگام شادکامی، که انسان ممکن است رفتنش را از این دنیا فراموش کند، یادآور شده است و برای این مضمون،

تصویرآفرینی زیبایی خلق کرده است که ترکیب قدح از ترکیب کاسه‌ی سر جمشید و بهمن و قباد است و ارزشمند است.

و به قول خاقانی: خون دل شیرین است هر می که دهد رزبن/ ز آب و گل پرویز است هر خم که نهد دهقان (خاقانی، 1378:359)

### خسرو پرویز

حافظ از حشمت پرویز دگر قصه مخوان/ که لبش جرعه کش خسرو شیرین من است (غزل 52)

حافظ از ذکر این اسطوره و ایهامی که در بیت می‌آورد، هدفش برتری و جلوه‌گری یار یا پادشاه زمان خود (شاه شجاع) است که شکوه پرویز و داستانش در برابر شهریار شیرین حرکات یا پادشاه زمان من بی‌تأثیر است. زیرا جرعه نوش جام شراب یارمن است. حافظ با کنایه‌ای که از اسطوره‌ی جمسید در مصراع دوم می‌آورد برتری یار را بر خسرو پرویز نشان می‌دهد.

### افراسیاب

شاه ترکان چو پسندید و به چاهم انداخت / دستگیر ار نشود لطف تهمتن چه کنم؟ (غزل 345)

اشاره به داستان بیژن و منیژه و انداختن بیژن به چاه به فرمان افراسیاب است و رهایی یافتن او به دست رستم است.

حافظ با استمداد از این داستان، برای تبیین مفاهیم عرفانی خود رستم را شخصیتی فرازمانی دانسته که حافظ از این که لطفش دستگیر او نشود ناراحت است. حافظ از رستم، به عنوان خردمندی و نجات‌دهنده‌ای یاد می‌کند که حضور او در هر دوره‌ای لازم است.

مراد از شاه ترکان، شاه شجاع نیز هست چنان که در قسمت قبل اشاره شد.

### سیمرغ

ای مگس عرصه‌ی سیمرغ نه جولانگه توست/عرض خودمی‌بری وزحمت ما میداری  
(غزل 449)

سیمرغ از اسطوره‌های ملی ایرانیان، است خرمشاهی از قول دکتر معین آورده است که این واژه در اصل سین مرغ بوده که در اوستا نام حکیمی دانا به نام سئنه بوده که با صفت فروهر پاکدین ستوده شده است... و باز در همان جا آورده شده، سیمرغ عنقا را گویند و آن پرنده‌ای بوده است که زال پدر رستم را پرورده و بزرگ کرده و بعضی گویند نام حکیمی بوده است که زال در خدمت او کسب کمال کرد. (خرمشاهی، 1368: 140)

حافظ با اشاره به داستان سیمرغ، هم تداعی‌گر زندگی اوستو هم مشابه استعاره از عارفان است و هم نمادی است از عارفان و وارستگان الهی، که وجود افراد دیگر هم چون زال و حیات آن‌ها به سیمرغ وابسته است.

### شفیعی و اسطوره‌ی ملی

عصر شفیی کدکنی، عصر ارتباطات و جریان‌های سیاسی و اجتماعی است؛ اما با این وجود می‌بینیم شعرهای م. سرشک، آکنده از اسطوره‌های ملی و باورها و اعتقادات ایرانیان باستان است و در جامعه‌ی امروز، پاسداشت جاودانگی اسطوره‌های قدیمی است. اسطوره‌های ملی در شعر م. سرشک، خود خالق اسطوره‌ای دیگرند؛ یعنی حاکی از انسان عصر شاعرند که با ظلمت‌ها و تیرگی‌ها در ستیز است و دل به روشنی‌ها سپرده است. احساس عمیق شاعر که در بر دارنده‌ی عشق به نوع انسان است و به قول شاعر «این شعله فزاینده و زنده است و در همه‌ی دهر وزنده است.» در شعرهایش موج می‌زند. در شعر م. سرشک، روایات و شخصیت‌های اسطوره‌ای حیات دوباره خود را از سر می‌گیرند و حوادث

تاریخی را دوباره تکرار می‌کنند، اما در لباس و کسوت امروزی فتوحی درباره‌ی اسطوره سازی شفیعی می‌نویسد: «شفیعی، حلاج، عین القضاة همدانی، آواره یمگان (ناصر خسرو)، فضل الله حروفی را از واقعیت‌های تاریخی خارج و در فضای اساطیری تازه، به جریان می‌اندازد و آن را به اسطوره‌های آگاهی و مقاومت بدل می‌کند.» (فتوحی، 1385: 294) شفیعی، معانی گسترده‌ی اسطوره‌های ملی را در عباراتی اندک ارائه می‌دهد و تجربه‌های امروز خود را با تجربه‌های جاودانه‌ی اعتقاد هم وطنانش گره می‌زند و عاطفه‌ی میهن خواهی و وطن دوستی معاصر خود را با تجربه‌های کهن و تاریخی در هم می‌تند و به خاطره‌ی قومی و احساس ملی ایرانیان چنگ می‌زند.

#### بازتاب اسطوره‌های ملی در شعر شفیعی

اساطیر کهن ایرانی، مانند: تهمتن، کاووس، بیژن، کاوه، افراسیاب، سیمرغ، زردشت، مانی و... در ذهن شفیعی به گونه‌ای امروز متبلور می‌شود. شاعر دست به تغییر در شکل این اسطوره‌ها م‌زند تا آن‌ها را با وضعیت کنونی زمان خودش انطباق دهد؛ زیرا «اسطوره در هر زمان، شکل و نقش و کاربرد ویژه‌ای دارد و در جریان زمان و در مرزهای جغرافیایی و در میان مردمان گوناگون ممکن است دستخوش دگرگونی‌هایی شود و نقش تازه‌ای بپذیرد.» (سرکاتی، 1378: 213)

بیژن در شعر شفیعی، نماینده و نماد جوانان ایرانی در دوره‌ی مبارزه بر ضد شاه است و افراسیاب به عنوان نمادی ضد ایرانی برای حاکمان ظالم دوره‌ی پهلوی برگزید:

هر گوشه‌ای از این حصار پیر / صد بیژن آزاده در بند است / خون سیاوش جوان در ساغر افراسیاب پیر می‌جوشد / خونی که هر قطره‌اش صد صبح پیونداست. (آینه، 125)

زندانی شدن بیژن از جانب افراسیاب، تجلی اوضاع جور و بیداد زمانه‌ی شاعر است که جوانان را به خاک و خون می‌کشد.

درفش کاویان، معروف‌ترین علم ایرانیان، از عهد قدیم تا دوره‌ی ساسانی، که آن را به کاوه‌ی دلیرمردی نسبت می‌دهند که طبق متون حماسی گذشته و به ویژه شاه‌نامه، با جوانمردی خویش در برابر بیدادی‌های ضحاک ایستاد و او را از تخت پایین آورد. «آهنگر، مردی که به روایت شاه‌نامه و سایر منابع معتبر بر ضحاک بیور اسب شورید و آن پوست که آهنگران بر پیش پای بسته دارند بر سر نیزه‌ای کرد و خلق را به یاری خواند و به همت فریدون، ضحاک را از اریکه‌ی ستم به زیر آورد.» (یاحقی، 1368: 192)

م. سرشک با الهام از داستان کاوه و درفش کاویانی‌اش با زبانی حماسی در قالب شعر امروز می‌سراید:

پیش آهنگ سپاهم/ صد هزاران گرد رویین تن/ با درفش کاویان جاودان پیروز/ تیغ‌هاشان بر گذشته از حریر ابر/ سر به سر روی زمین زیر نگین من (آئینه 110)

گرد رویین تن که صفت رستم است به جوانان ایرانی عهد خویش انطباق داده است تا علاوه بر افزونی رستم‌ان زمانه، پیروزی آنان را جاویدان سازد. هم‌چون پیروزی‌های رستم در برابر دشمنان زمانش.

شفیعی داستان اسارت کاووس در بند دیوان مازندران و عزم رستم برای نجات آن‌ها را با داستان مرگ تهمتن به دست برادرش شغاد، همراه می‌سازد تا یأس و ناامیدی از نبود قهرمان رهایی بخش از بند دیوان زمانه به تصویر بکشد و غربت خویش را فریاد زند.

پای در زنجیر چون کاووس و یارانش/ در طلسم جاودان از چار سو اینک اسیرانیم/ تهمتن با رخس پنداری به ژرف چاه افتاده/ وینک این جا ما چو تصویری که بر دیوار/ از درنگ غربت بی‌آشنای خویش حیرانیم (آئینه، 117)

رستم به تنهایی تمام هویت ایرانی است. تحقق آرمان‌های ایرانی به دست اوست و مایه-ی زندگی و افتخار ایرانیان است. کاووس در اسطوره‌های ایرانی به عنوان شاهی بی‌خرد شهرت یافته که همیشه با کارهای نابخردانه رستم را به درد سر می‌انداخته است. در

شعر شفیعی کدکنی، از وی به عنوان یکی از شاهان گذشته ایران یاد شده و گاه گرفتاری‌های او در مازندران بن مایه‌هایی برای تصویرسازی شاعر برای بیان گرفتاری‌ها و مصیبت‌های سیاسی و تاریخی شده است و هدف شفیعی از باز آفرینی اسطوره‌ی کاووس و تهمتن، انتقاد از وضعیت جامعه و ناامیدی حاکم بر آن است که چون انطباق اسطوره‌ی کهن کاووس و رستم با جامعه‌ی امروز شاعر میسر نیست، با نبود رستمی و نجات دهنده‌ای، تأسف و ندامت خود را با عبارت «تهمتن با رخس پنداری به چاه ژرف افتاده» بیان می‌کند.

بازتاب سیمرخ در شعر شفیعی، بر خلاف آنچه که در شاهنامه آمده ظاهر شده است. در شاهنامه از سیمرخ به عنوان مرغی نجات بخش یاد شده است؛ اما در شعر شفیعی از یاری‌رسانی او دیگر خبری نیست و نبود یاری‌گری او، سراسر فضای جامعه‌ی شاعر یأس و ناامیدی پر کرده است. شاعر در شعر زیر، باز آفرینی اسطوره‌ی کهن سیمرخ و صحبت او را با زال بیان می‌کند و به می گوید امید روشنایی نیست؛ شعله‌ای نخواهد بود تا پرت سوخته شود و آگاهی به تو رسد و تو ای سیمرخ ناجی، برسی و ظاهر شوی:

گفته بودی گاه سختی‌ها،/ پرت تو در آتش اندازم به یاری خوانمت باری/ اینک این جا شعله‌ای بر جا نمانده در سیاهی‌ها/ تا پرت در آتش اندازم/ و به یاری خوانمت با چتر طاووسان مست آرزوی خویش/ از نهانگاه ستیغ ابر پوش تیره‌ی البرز/ آینه، 115)

در جای دیگر از شعر شفیعی در پیکره‌ی این مرغ تغییری حاصل شده، وجود این مرغ افسانه‌نمای که در نظر برخی چون هما خجسته و میمون بود (محبوب، 1383: 243) باعث قحطی و بی‌برگی دانسته اند:

روزگاری شد و آن‌گونه که شاعر می‌گفت «مهرگان آمد و سیمرخ بجنبید از جای»/ حالیا پر شده هر سو ز حضور سیمرخ/ زندگی بر همه مرغان تنگ آمده است/ نیز بر مردم شهر/ و پر

و پیکر سیمرخ شده لحظه فزای / همه گویند «آن چه روزی باشد / که دگر باره سوی قاف، بر آید سیمرخ / قحطی آورده و بی برگی و تنگی به سرای (خطی زدلتنگی، 77)

سیمرخ، کیمیا، طلسمات / دیگر نمی‌رسند به دادش / بیگانه با سراسر هستی ست / نام بزرگ رفته زیادش (در ستایش کبوترها، 60)

قصه این بار چنین گفته که سیمرخ نخواهد جنبید / زاده‌ی زال زر از فر و فروغ پر او / به توانایی جادویی خود - تیر گز از دست قضا - / رهنمونی شده است / چشم نوباهوی گشتاسپ، نه چشم همگان، گو در این واقعه نابینا باش (خطی زدلتنگی، 77)

شاعر در اشاره به اسطوره‌ی آرش، طلب می‌کند همانند آرش که جان در تیر گذاشت او نیز جان خود را در سروده‌اش بگذارد:

مانند آرش، که جان را      در تیر هشت و رها کرد  
این لحظه‌ها بی‌قرارم      تا جان خود را در سرودی گذارم  
(در ستایش کبوترها، 83)

از اهورا مزدا و زردشت به نیکی یاد می‌کند و خطاب به آن‌ها می‌گوید: برای رهای از تاریکی بیداد، چراغی نوبر افروزید و دریچه‌ای بگشاید. شاعر زردشتی را آرزو می‌کند که مردم با تکیه به او از غم‌ها و گرفتاری‌ها رها شوند:

در این شب‌ها / که از بی‌روغنی دارد چراغ ما / فتیله اش خشک می‌شود / دود و بوی خنجیرش زهر سو می‌رود بالا / بگو پیر خرد زردشت را یارا / چراغ دیگر از نوبر افروزد (هزاره، 29)

از مزدا طلب گشایش دریچه‌ی اجابت را دارد:

هان ای مزدا در این شب دیرند / بگشای دریچه‌ی اجابت را (آیینه 142)

مانی، مزدک، شخصی که در دوره‌ی ساسانیان ادعای پیامبری کرد و آیین مانوی را بنیان نهاد و به فرمان بهرام اول کشته شد. (محمدی، 1374: 391) مزدک پسر بامداد از اهالی پسا (فسا)، در زمان قباد ساسانی ادعای پیامبری کرد. دین مزدک به منزله‌ی اصلاحی در



دین مانی است. سرانجام یک روز، خسرو، انوشیروان، مزدک و پیروانش را به مناظره‌ی مذهبی دعوت کرد. این مناظره در باغ بزرگی انجام شد؛ که قبلاً سربازان مسلح انوشیروان آن را به طور پنهانی محاصره کرده بودند. زمانی که مزدکیان در برابر استدلال‌های موبدان ورزیده‌ی ساسانی مجاب شدند، با شمشیرهای آخته بر این‌ها تاخته و همه‌ی مزدکیان را به همراه مزدک از دم تیغ گذرانده‌اند. گفته‌اند انوشیروان دستور داد، همه‌ی مزدکیان را در همان باغ، چون درخت از سر در زمین بکارند. (همان 406-405)م. سرشک این واقعه‌ی ناگوار را چنین می‌سراید:

اندر باد / روی دروازه‌ی جنسی شاپو/پیکر مانی /زندیق بزرگ/ آن پیام آور زیبایی و  
نور(هزاره، 50)

گر چه پس نازوی واژونه/ در آن حاشیه‌اش/ می‌نماید به نظر/ پیکر مزدک و آن  
باغ نگون سار مرا ( هزاره، 21)

شفیعی به بیدادگری و طغیانگری و ویران‌گری قوم تاتار اشاره می‌کند و آتش و خون و سوزانی حادثه، روح و وجود شاعر را آزار می‌دهد. این حادثه‌ی تاریخی، چنان در وجود شاعر تأثیر پذیر است که حتی شاعر خواب آن‌ها را در شامگاهان و بازگشت آنان را در صبحگاهان می‌بیند ذهن و ضمیر شاعر، رنج‌ها و و سختی‌های و ظلم و بیدادگری‌های حاکم وقت را در قالب رجعت تاتار می‌بیند:

من خواب تاتاران وحشی دیده‌ام/مشب/در مرزهای خونی مهتاب/بر بام  
این سیلاب(آینه، 232)

شاعر بازگشت قوم تاتار به نیشابور را با افسوس نبود قلندران زمانه همراه می‌کند و تأسف خود را این چنین بیان می‌دارد:

در بامداد رجعت تاتار/ دیوارهای پست نیشابور/ تسلیم نیزه‌های بلند است/ در هر کرانه‌ای  
فواره‌های خون/ دیگر در این دیار گویا/ خیل قلندران جوان را / غیر از شراب خانه پناهی  
نیست (آینه، 278)

داستان سیاوش و گذر از آتش و اثبات بیگناهی خویشو روسفید در آمدن از این واقعه  
را، آن‌گاه که منطبق بر زمانه‌ی خود می‌سازد پایان خوشی مثل گذشته برای آن نمی‌بیند و  
رنگ باختن پاکی‌ها و دورویی و دورنگی‌ها را با این مضمون می‌آورد:  
سیاووشی در آتش رفت و زان سو/ خوک/ بیرون شد (خطی زدلتنگی، 15)

م. سرشک با الهام از داستان جمشید و جام جم وی، آن را با آیین زردشت پیوند می-  
دهد و به گردش در آوردن آن جام را طلب می‌کند تا در روزگار خویش از لابه لای همه‌ی  
شومی‌ها، امید یافتن رستم و یارانش را در دل خود آورد. در دین زردشت به شراب اهمیت  
زیادی می‌دادند و « به عناصر اربعه، به خصوص آتش احترام می‌نهادند و برای آن آتشکده‌ها  
به پا کرده بودند. (اشرف‌زاده، 1381: 783)

در گردش آوریاز/ آن جام جان پیوند، آن آینه‌ی جم را/ بار دگرای موبد آتشگه  
خاموش/ تا بنگرم در ژرفنای این حصار شوم/ یاران رستم را (شب‌خوانی، 46)  
پشت آن پنجره در ایبانه/ برقی از آذربرزین باقی ست/ جامه‌ی خویش دگرگونه  
نکرده‌ست و هنوز (مرثیه‌های سرو کاشمر، 66)

### همسانی‌ها و تفاوت‌های اسطوره در شعر شفیعی و حافظ

با توجه به کاربرد اسطوره‌ها در شعر حافظ و شفیعی در می‌یابیم که اسطوره‌ها تنها مختص  
زمان گذشته نیستند و « از مفاهیمی است که با ادبیات پیوند تنگاتنگی داشته اند چنان که به  
باور برخی سرنوشت یکی وابسته به دیگری است. » (روتون، 1378: 74) درک بسیاری  
از شعرهای حافظ و شفیعی منوط به آگاهی از دانش اسطوره‌ای و چگونگی پیدایش و شکل

گیری و ویژگی و کارکرد آن‌هاست. شعر این دو شاعر مملو از تنوع اسطوره‌هاست. اسطوره‌هایی که کاربرد آن‌ها، در شعرشان بر تنوع و تازگی آن‌ها نسبت به قبل افزوده است و آینه‌دار احساس پاک شاعر است.

### شباهت‌ها و تفاوت اسطوره‌های شعر این دو شاعر در موارد زیر است

**1- شکل و رویکرد اسطوره‌ها:** اسطوره‌ها برای این که خالق تصویری بهتر باشند و به راحتی با اوضاع و احوال زمان شاعر و هم سو با تفکر وی باشند رویکردهای مختلفی را پذیرفته‌اند؛ در شعر این دو شاعر با دو نوع رویکرد مواجهیم:

#### الف) ذکر اسطوره‌های کهن بدون تغییر کارکرد آن‌ها

حافظ، نیازی به تغییر شکل و عمل در اسطوره نمی‌بیند و هیچ دخل و تصرفی در ماهیت اولیه اسطوره به وجود نمی‌آورد و در خلق فضای اساطیری خود، شخصیت‌ها حوادث اسطوره‌ای را هم‌چون گذشته زنده و ملموس به خواننده نشان می‌دهد. شعرهای حافظ و برخی از شعرهای شفیعی از این دسته‌اند؛ همان گونه که گفته شد، عصر حافظ، عصر عرفان و معرفت و شعر عرفانی است و شاعر اساطیر ملی را در شعرش جانی تازه می‌بخشد تا بتواند به خوبی مفاهیم عرفانی خود را متذکر شود به همین جهت است که نیازی به تصرف در اسطوره‌ها نمی‌بیند چون به همان شکل اولیشان، به خوبی می‌تواند از عهده‌ی این مضمون برآیند؛ برای مثال: چنان که در شخصیت سیاوش و تهمتن و دیگر شخصیت‌های اسطوره‌ای شعرش (فریدون، بهرام، جمشید و...) دیدیم که یادآور عملکرد دیرینه‌ی آن‌ها بود تا جایی که بیشتر این اسطوره‌های شعری علاوه بر کارکرد اسطوره‌ای خود، به نماد هم تبدیل شده‌اند: کاووس و جمشید، نماد اقتدار سیاوش، نماد پاکی، سیمرغ، نماد حقیقت و رستم نماد انسان کامل است. پویایی و تأثیر این نمادها، چون وابسته به باورهای قومی و اعتقادی و معنایی گسترده و فرازمانی به خود گرفته‌اند و همیشه زنده‌اند.

حافظ در اصل داستان‌های اسطوره‌ای دخل و تصرفی نمی‌کند؛ هدف و شاخصه‌ی اصلی کاربرد عناصر اسطوره‌ای را در تبیین مفاهیم عرفانی خود می‌داند و همدلی عاطفی خود را با شخصیت‌های اسطوره‌ای بیان می‌کند:

قدح به شرط ادب گیر زان که ترکیبش / ز کاسه‌ی سر جمشید و بهمن است و قباد  
که آگه هست که کاووس و کی کجارتند / که واقف است که چون رفت تخت جم بر باد  
حافظ به سبکی شیوا، افسوس خود را از ناپایداری جهان و وجود آدمی با تصویر آفرینی اسطوره‌ای به خوبی نمایان می‌سازد. گاهی با شک و تردید از این که از لطف و ارستگان، محروم ماند، اسطوره‌ی تهمتن را این چنین بیان می‌دارد: «دستگیر از نشود لطف تهمتن چه کنم» و در جایی دیگر مقام سیمرغ را بر همان مناعت طبع خودباقی می‌گذارد و دسترسی بدان را برای همه ممکن نمی‌سازد مگر این که قابلیت وجودی یافته باشند. سیمرغ حافظ، همانند سیمرغ اسطوره‌ای است که به عالم ماورایی برمی‌گردد.

### ب) ذکر اسطوره‌های کهن با تغییر شکل و کارکرد آن‌ها

در شعرهای شفیعی، با تغییراتی در اسطوره‌ها در بعضی جاها روبرو هستیم. «بی گمان دگرگونی‌های تاریخی و اجتماعی، در نگرش و طرز تلقی شاعران از گونه‌های مختلف اساطیر، تأثیری غیر قابل انکار دارد. با نفوذ مذهب یا گسترش یافتن قدرت‌های بیگانه در ایران، که در طول تاریخ نوسان‌های زیاد داشته است، در طرز تلقی شاعران از اساطیر، فراز و نشیب‌های بسیار دیده است.» (شفیعی کدکنی، صور خیال: 238)

شفیعی با انس و الفت دیرینه‌ای که با فرهنگ و تمدن ایرانی دارد، سودجویی از فرهنگ ایرانی را برای خلق مضمون‌های شعری خویش مؤثر می‌داند و تا حد زیادی برای انطباق جامعه‌ی استبدادی دهه‌ی چهل و پنجاه خود مناسب می‌بیند و به بهترین شکل آن را در اشعار خود تسری می‌دهد و گاه با تصرف در اسطوره‌های گذشته به خلق یا تغییر اسطوره-

ی کهن دست می‌زند و بازتاب این حس و عاطفه‌ی شاعرانه‌ی خود را برای تبیین اوضاع نابسامان جامعه به کار می‌گیرد. «اسطوره‌هایی که قدرت انطباق‌پذیری با شرایط و تفکرات جامعه جدید ندارند جای خود را به اسطوره‌های جدید می‌دهند.» (اسماعیل پور، 1377: 73) بن‌مایه‌ی اسطوره‌های شعر شفيعی، همان اسطوره‌های گذشته است، اما مضمونی که برای برخی از آن اسطوره‌ها خلق می‌کند جدید و تازه است؛ آن هم از یک سو، ریشه در آشنایی شفيعی با فرهنگ و اندیشه‌ی گذشته و از سوی دیگر درک جریان‌های فکری و فرهنگی زمانه‌ی شاعر است.

تهمتن که ناجی ملت ایران در شاهنامه است در اشعار شفيعی گویی دیگر کاری از دستش نمی‌آید و «تهمتن با رخس پنداری به ژرف چاه افتادست» و در اسطوره‌ی سیمرغ شفيعی می‌بینیم آن سیمرغی که پر و بال و شکوه و عظمتی داشت و به یاری پهلوانان و دلیران می‌آمد، اکنون پر و بالش ریخته و قدرت ماورایی‌اش از دست رفته و نمی‌تواند هم-چون رستم اسطوره‌ی شفيعی پاسخ‌گوی نیاز افراد باشد. شفيعی با خلق این اسطوره، به نوعی اتکا به دیگری را نامردود دانسته است.

## 2- مفاهیم اسطوره‌های هر دو شاعر

اسطوره‌های شعری حافظ و شفيعی که بیانگر تصویرهایی در شعر و آرایش دهنده‌ی اندیشه‌ی شاعرند، از توصیفِ ذهن شاعرند به سخن دیگر، مفهوم ذهن شاعر، مناظر اسطوره‌ای را به شعر کشانده است و بر رونق و اعتبار آن بیش از پیش افزوده است:

دلی که غیب‌نمای است و جام جم دارد / زخاتمی که دمی گم شود از او چه غم دارد

شاعر در مفهوم ذهن خود، غیب‌نمای دل را با جام جم معنا کرده است.

برای بیرون رفتن از پرده‌ی عصمت، زیبایی یوسف را آورده است:

من از آن حسن روزافزون که یوسف داشت دانستم / که عشق از پرده‌ی عصمت برون آرد

زلیخا را

تنها راه‌نبردن به سرمنزله مقصود، بی‌یاری مرشد و مراد، به مرغ سلیمان که یاور همیشگی سلیمان بود آورده:

من به سر منزل عنقا نه به خود بردم راه / قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم  
شفیعی سستی پایه‌های حکومت، با داستان سلیمان و موریانه‌ها مفهوم سازی می‌کند:  
نزدیک‌تر شدم / دیدم عصا و تخت سلیمان را / که موریانه‌ها / از پایه خورده بودند، اما هنوز  
او / با هیبت و مهابت خود ایستاده بود (از بودن و سرودن، 28)  
جان فشانان و شهیدان راه آزادی را با تعبیر خضرمی آورد:  
دیدار خضر بود و چه بسیار سبز و سبز / آن شوق ناشناخته‌ها را / می‌برد تا تپیدن هشتاد و  
هشت نبض / (خطی زدلتنگی، 83)

سیاوشی در آتش رفت و زان سو خوک بیرون شد (خطی زدلتنگی، 15)  
سیاوش که نماد پاکی است در جامعه‌ی شاعر به ناپاکی گراییده است.  
شفیعی تأسف خود را از پای در زنجیر بودن هم‌چون کاووس را و امید رهایی نداشتن  
به دلیل نبود ناجی، این‌گونه ترسیم می‌کند:  
پای در زنجیر چون کاووس و یارانش / در طلسم جاودان از چهار سوی اینک  
اسیرانیم / تهمتن با رخس گویی به چاه ژرف افتاده (شب‌خوانی، 39)  
در توصیف‌های بالا، شاعر مفهوم بی‌کرانه‌ی اسطوره را منطبق با مفاهیم ذهن خود، به  
قلمرو خیال شعری می‌کشاند و فضای اساطیری را با واقعیت زمانه خویش پیوند می‌دهد.

**3- با روایت جزئیات عناصر اسطوره‌ای، نوعی همدلی عاطفی با عناصر اساطیری برقرار می‌کند**

قدح به شرط ادب گیر زان که ترکیش / زکاسه‌ی سر جمشید و بهمن است و قباد  
شاه ترکان سخن مدعیان می‌شنود / شرمی از مظلومه‌ی خون سیاوشش باد

یوسف گم‌گشته باز آید به کنعان غم‌مخور / کلبه‌ی احزان شود روزی گلستان غم‌مخور  
مانند آرش که جان را / در تیر هشت و رها کرد / این لحظه‌ها بی‌قرارم / تا جان خود در  
سرودی گذارم (در ستایش کبوترها، 83)

شاعر با مضمون‌های اسطوره‌ای، تشبیه مرکب می‌سازد تا مفهوم ذهنی خود خود به مدد  
تصویر اساطیری با عاطفه‌ی خاص بیان کند: ویراف وار، دیده گشودم / آن مرغ ارغوانی  
آمد / چون دانه‌ای مرا خورد / و پر گشود و برد (از بودن و سرودن، 24)  
می‌نماید به نظر، پیکر مزدک و آن باغ نگونسار مرا (مرثیه‌های سرو کشر، 20)

#### 4- برای بیان اندیشه‌های اخلاقی و تعلیمی، با بن‌مایه‌های انسانی به کار می‌رود

بادت به دست باشد اگر دل نهی به هیچ / در معرضی که تخت سلیمان رود به  
باد (غزل 100)

در گردش آور باز / آن جام جان پیوند آن آئینه‌ی جم را (شبخوانی، 49)

#### 5- همراهی اسطوره‌ها با دیگر صنایع بدیعی و بیانی

هر دو شاعر، با عاطفه و خیال خود، گاه در ضمن این اسطوره‌ها، و باز آفرینی تصویرهای  
جدید، به صنایع بدیعی و بیانی دیگر نیز می‌پردازند و بر فضیلت شعر خویش، می‌افزایند.  
از جمله:

کنایه: پای در زنجیر چون کاووس و یارانش (آئینه 117)

سربه سرروی زمین زیر نگین من (آئینه 110)

تشخیص: سیم‌رخ، قحطی آورده و بی‌برگی و تنگی به سرای (هزاره 156)

سیره‌ها به روی سپیدارها گفتند: «تاریخ می‌خکوب شد این‌جا» (آئینه 406)

استعاره: چو چشم خویش بگشود و رخسار زمین را دید (هزاره 363)

و لبخند جوانه‌ها/ که می‌رویند از تنواری پیران (آئینه 413)

سپیداران عریان را / به اسفندارم‌ماه تبریک خواهد گفت (آئینه 414)

تشبیه: تو مثل کرگدن از بیشه پا برون هشتی (آئینه 474)

آسمان سحر را چو آسمان سحر شکافتی (آئینه 474)

مرکب مردان مرد جوشش خون بود (آئینه 488)

حافظ و شفیعی، با دانش اساطیری خود، رمزها، نمادها، تصاویر اساطیری و هم‌چنین بسیاری از معقولات را به حوزه‌ی معانی کوچک کشانده و محسوس و جلوه‌گر ساخته‌اند. هر دو شاعر واقعه‌ها و رویدادهای زمان خود را با دمیدن روح اسطوره‌ای از قلمرو زمانی خویش بر می‌کشند و آن را در دوره‌های بعد جاودانه می‌سازند.

### نتیجه‌گیری

با توجه به اسطوره‌های مطرح در دیوان حافظ و شفیعی، و نمونه‌هایی که در این تحقیق بحث و بررسی گردید، حاوی این نکته است که اسطوره‌های ملی دیوان حافظ، به همان روش و سیاق اصل اسطوره، بدون دخل و تصرف در آن ظاهر شده‌اند؛ اما در شعرهای شفیعی، برخی از این اسطوره‌ها بدین گونه‌اند و برخی تغییر ماهیت داده‌اند. چنان‌که دیگر از رستم و سیمرغ کاری برنمی‌آید و زردشت نمی‌تواند آتش و روشنایی برافروزد. هم‌چنین حافظ و شفیعی با بهره‌گیری از اسطوره‌های ملی، یا تبیین تفکر عرفانی را گوشزد کرده‌اند که این را بیشتر در شعر حافظ می‌بینیم و یا برای نقد از جامعه‌ی خویش به کار برده‌اند، که به کارگیری اسطوره‌ها در این زمینه را در شعر شفیعی نظاره‌گریم. در واقع نوع مضمون و محتوای شعری این دو شاعر می‌طلبد که برخوردی این چنین با اسطوره‌ها داشته باشند. در بیشتر شعرهای حافظ، اسطوره‌ها بیانگر توصیف‌هایی هستند که از آن‌ها بوی بی‌وفای و



ناپایداری دنیا به مشام می‌رسد و همین اسطوره‌ها در شعر شفיעی دست‌مایه‌ای برای بیان مفاهیمی، هم‌چون: آزادی، وطن، استقامت، مبارزه، سیاست و... می‌شوند و شاعر به فراخور قدرت ادبی و دست‌مایه‌های علمی و هنری خویش با بهره‌گیری از اسطوره‌های کهن، با پرداختی تازه و متناسب با نیازهای اجتماعی، به باززایی و بازآفرینی دوباره‌ی آن‌ها می‌پردازد و با الهام از مفاهیم اساطیری ریشه‌دار گذشته، به آفرینش اسطوره‌های جدید دست می‌زند. هر دو شاعر، عاطفه و همدلی خود را برای افزونی تخیل شعری در اسطوره‌ها می‌نشانند و گاه برای بهتر جلوه نمودن اسطوره‌ها آن را با آرایه‌های بیانی و بدیعی همراه می‌سازند. در پایان، آنچه از اسطوره‌های ملی حافظ و شفיעی می‌آموزیم در دو نکته قابل ذکر است: یکی راز جاودانگی اسطوره‌ها و دیگری تغییر در اسطوره‌ها و خلق اسطوره‌ی جدید برای تصویر آفرینی بهتر و ملموس شدن آنچه که مفهوم ذهن شاعر است.

- 1- آموزگار، ژاله، (1374)، *تاریخ اساطیر ایران*، تهران، سمت.
- 2- اسماعیل پور، ابوالقاسم، (1377)، *اسطوره، بیان نمادین*، تهران، سروش.
- 3- اشرف زاده، رضا، (1381)، *پیغام اهل راز*، شرح 60 غزل از حافظ شیرازی، انتشارات اساطیر.
- 4- بهار، مهرداد، (1377)، *از اسطوره تا تاریخ*، چاپ دوم، تهران.
- 5- پورنامداریان، تقی، (1378)، *سیری در هزاره‌ی دوم آهوی کوهی*، سفرنامه‌ی باران؛ نقد و تحلیل و گزیده‌ی اشعار شفیعی کدکنی، به کوشش دکتر حبیب الله عباسی، تهران، روزگار.
- 6- حافظ، (1377)، *دیوان*، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران، انتشارات صفی علیشاه.
- 7- خرمشاهی، بهاء الدین، (1387)، *چاپ هیجدهم*، انتشارات علمی و فرهنگی.
- 8- سرکاتی، بهمن، (1378)، *سایه‌های شکار شده*، تهران، نشر قطره.
- 9- دهخدا، علی اکبر، (1377) *لغت نامه*، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- 10- شفیعی کدکنی، محمدرضا، (1366) *صوَرخیال در شعر فارسی*، چاپ سوم، هران، نشر آگه.
- 11- \_\_\_\_\_، (1388)، *خطی زدلتنگی*، تهران، سخن.
- 12- \_\_\_\_\_، (1388)، *شب خوانی*، تهران، سخن.
- 13- \_\_\_\_\_، (1376)، *هزاره دوم آهوی کوهی*، تهران، سخن.
- 14- \_\_\_\_\_، (1376)، *آیین‌های برای صداها*، تهران، سخن.
- 15- \_\_\_\_\_، (1376) *مرثیه‌های سرو کاشمر*، تهران، سخن.
- 16- \_\_\_\_\_ (1376) *از بودن و سرودن*، تهران، سخن.
- 17- شمیسا، سیروس، (1375)، *فرهنگ تلمیحات*، چاپ پنجم، تهران، انتشارات فردوسی.
- 18- صفا، ذیح الله، (1363)، *حماسه سرایی در ایران*، چاپ چهارم، تهران، امیر کبیر.
- 19- طبری، (1339-1344)، *ترجمه تفسیر طبری*، به اهتمام و تصحیح حبیب یغمایی، 7 جلد در 4 جلد، انشگاه تهران
- 20- فاضلی، محمد، (1391) *اهمیت بلاغت*، مجله‌ی علمی و پژوهشی دانشگاه آزاد مشهد، شماره 35.
- 21- فتوحی، محمد، (1385) *بلاغت تصویر*، تهران، سخن.

- 22- گورین، ویلفرد و دیگران، (1383)، راهنمای رویکردهای نقد ادبی، ترجمه‌ی زهرا میهن‌خواه، تهران، اطلاعات.
- 23- محمدی، محمد حسین، (1374)، فرهنگ تلمیحات شعر معاصر، تهران، میترا.
- 24- محجوب، محمد جعفر، (1383)، ادبیات عامیانه‌ی ایران، به کوشش حسن ذوالفقاری، 2 جلد، تهران، نشر چشمه.
- 25- مرتضوی، منوچهر، (1344)، مکتب حافظ، تهران، ابن سینا.
- 26- یاحقی، محمد جعفر، (1368)، فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی، تهران، سروش.